



دیوید سِداریس
بالاخره به روزی قشنگ
حرف می‌زنم

ترجمه‌ی پیمان خاکسار

- جهان‌نو -

فهرست

۷	مقدمه‌ی مترجم
۱۱	یک
۱۳	بتاز کارولینا
۲۵	رویا‌های غول‌آسا، غرضه‌های کوتوله
۳۹	مهندسی ژنتیک
۴۵	دوازده لحظه در زندگی هنرمند
۶۳	تو نمی‌تونی خروس رو بکشی
۷۱	جوانان در آسیا
۸۳	منحنی یادگیری
۹۵	پسر گنده
۹۸	جهش بزرگ رو به جلو
۱۱۵	غذای ویژه‌ی امروز
۱۱۹	شهر فرشتگان
۱۲۵	درخشان مثل الماس
۱۳۳	Nutcracker.com

دو (Deux)..... ۱۴۱

دوباره دیروز می بینمت ۱۴۳

بالاخره به روزی قشنگ حرف می زنم..... ۱۵۴

Jesus Shaves ۱۶۱

کرم نوار..... ۱۶۷

بکش دوتا ۱۷۲

به یاد آوردن کودکی ام در قاره‌ی افریقا..... ۱۷۶

شهر نور در تاریکی ۱۸۴

من به کیف اعلام وفاداری می کنم..... ۱۹۰

جیب‌برو جیب‌ثریانی ۱۹۷

دختره داشت جلو چشمم می مرد..... ۲۰۴

آدم باهوش ۲۱۳

نمایش آخر شب..... ۲۲۱

هر چه پوشیده را می خورم..... ۲۲۷

مقدمه‌ی مترجم

ممکن است با دیدن عناوین بعضی از کتاب‌هایی که ترجمه کرده‌ام با خودتان بگویید این نویسنده‌ها دیگر کیستند؟ شاید پیش خودتان فکر کنید که خاکسار دوست دارد نویسنده‌های بی‌اهمیت و ناشناخته را از تاریک‌ترین کنج‌های ادبیات جهان پیدا کند و آثارشان را ترجمه کند. این طور نیست. این نویسنده‌ها مهم‌اند؛ شاید مهم‌تر و مشهورتر از کسانی که آثارشان در ایران ترجمه و خوانده می‌شود. در دورانی که فقط مخاطب ادبیات بودم و ترجمه نمی‌کردم همیشه برایم سؤال بود که چرا هیچ مترجمی سراغ این آثار نمی‌رود. شاید همین باعث شد که به ترجمه روی بیاورم و نویسنده‌هایی را که دوست داشتم ولی آثارشان به فارسی ترجمه نشده بود به شما معرفی کنم تا در لذت خواندن‌شان باهم شریک شویم. دیوید سداریس هم از همین دسته نویسندگان است. سداریس پرمخاطب‌ترین طنزنویس پانزده سال اخیر امریکا است. تمام کتاب‌هایش با مقیاس‌های نجومی پرفروش‌اند. تاکنون تنها در امریکا هشت میلیون نسخه از آثارش به فروش رسیده است. البته پرتیراژترین و بهترین کتابش همین است که در دست دارید. این کتاب تقریباً به تمام زبان‌های زنده و مرده‌ی دنیا ترجمه شده. سداریس می‌خنداند. به مفهوم واقعی کلمه. از او نباید انتظاری را داشته

بتاز کارولینا!

هر کس به عمرش حتا فقط چند دقیقه تلویزیون تماشا کرده باشد با چنین صحنه‌ای آشناست: مأموری در یک خانه یا دفتر کاری خیلی عادی را می‌زند، در باز می‌شود و مأمور از کسی که هنوز دستگیره را در مشت دارد می‌خواهد تا خودش را معرفی کند. بعد به او می‌گویند «من از شما می‌خوام که همراه من بیاید.»

این مأمورها همیشه به شکل قابل توجهی آرام‌اند. اگر طرف ازشان بپرسد که «برای چی من باید با شما پیام؟» یا یقه‌شان را صاف می‌کنند یا با تنبلی موهای روی آستین کت اسپرت‌شان را برمی‌دارند و می‌گویند «جفت‌مون می‌دونیم برای چی.»

بعد از این، مظنون بین راه دشوار و راه ساده حق انتخاب دارد. صحنه یا با هفت تیرکشی تمام می‌شود یا با دست‌بندزدنی بسیار متمدنانه. البته بعضی وقت‌ها هم پیش می‌آید که مأمور خانه را عوضی رفته باشد ولی اکثر اوقات مظنون می‌داند که برای چه دستگیر می‌شود. انگار کاملاً انتظارش را دارد. بالاخره انتظاری که تمام زندگی‌اش را تحت تأثیر خود داشت به پایان می‌رسد. شاید شما به این نتیجه برسید که طرف بالاخره راحت شد، ولی توی گت من